

توافق یا تضاد دلیل عقلی با نقلی

درمباحث گذشته بثبوت رسید که درمسائل اعتقادی فقط باید به دلیل عقلی متقن یا به دلیل نقلی قطعی، که اعتبار آن مورد گواهی عقل و خرد باشد، استناد کرد.

و اشاره شد که دلیل نقلی ما (در اعتقادات) عبارت است از قرآن مجید (پس از اثبات اعجاز آن و احادیث و روایات قطعی که بوسیله راویان موثق و مورد اعتماد، از پیشوایان دینی و پیغمبر اکرم (ص) به ما رسیده است (۱).

و بامعتبر شناختن دلیل نقلی، برای عقل در مقام تشخیص حقایق رفیقی پیدا میشود که با همکاری آن بهتر می تواند به کشف حقایق بپردازد.

اینک این بحث پیش می آید، که عقل و نقل اگر مانند دو یار موافق در تشخیص یک موضوع، توافق و سازش داشته باشند، مادر راه تحقیق بجای یک دلیل، دو دلیل داشته، و آن موضوعی که با هر دو دلیل ثابت شود، از اطمینان بخش ترین مسائل است ولی اگر در بعضی مسائل این توافق موجود نبوده و یا در پاره ای از مسائل میان عقل و نقل، تضاد و ناسازگاری بچشم بخورد، آیا در اینگونه موارد حاکمیت با دلیل عقل است یا با دلیل نقل؟ برای روشن شدن این مبحث باید بگوئیم بطور کلی توافق و تضاد عقل و نقل خالی از چهار صورت نیست:

۱- توافق عقل و نقل این صورت همانطوریکه در بالا دانسته شد

(۱) برای توضیح بیشتر به شماره ۱ سال دوم مراجعه شود

واضحترین صورتهاست از نظر دلیل .

۲- عدم توافق عقل و نقل ؛ و عدم تضاد آنها که بعبارت واضحتر عقل در اینصورت حکمی ندارد ، تا با نقل سازگار باشد یا نباشد و با کمال عجز اعتراف میکند که : من در این مسئله راه اثبات و نفی نداشته ، و همانطور که از اثبات آن عاجزم ، قدرت بر نفی آنهم ندارم ، اما چون به واقع بینی و راستگویی رفیق عزیزم (نقل قطعی) اطمینان دارم ، تشخیص این مسئله را به او واگذار نموده و اثبات و نفی او را امضاء می نمایم. و راه نداشتن عقل در بعضی موارد حکم نقل را متزلزل نمی سازد ، زیرا همانطور که (در شماره ۳ سال اول) گفتیم : صلاحیت محکمه عقل محدود بوده ، و عدم تشخیص آن دلیل بطلان موضوع مورد بحث نیست .

برای روشن شدن این بحث ، در گفتار نابه زمان و نادره دوران شیخ الرئیس ابوعلی سینا ، دقت بفرمائید این مرد با تمام مشرب فیلسوفانه خود در این باره سخنی میگوید که برای کسانی که میخواهند همه مسائل را با عقل خود بسنجند و به دلیلهای نقلی توجهی ننمایند شایان توجه است .

این فیلسوف شرق و اسلام در کتاب شفا در مبحث معاد میگوید : پاره ای از خصوصیات معاد ، چیزهایی است که عقل به آن راه ندارد ، ولی از آنجا که مخبر صادق آقا و پیغمبر ما محمد (ص) به آن خبر داده آنرا پذیرفته و به آن معتقد می شویم (۱)

خوانندگان ارجمند توجه دارند که بحث از خصوصیات معاد ، از حدود این مقاله خارج است ، و در جای خود باید کاملاً تشریح گردد ، و منظور از نقل این سخن شاهی بود از یک فیلسوف محقق برای مسئله مورد بحث تا جوانان مادر برسی مسائل از مسیر بحث منحرف نشده و حدود قلم و حکومت عقل و نقل را از نظر دور نداشته و هر مسئله ای را با مبانی مخصوص به خود بحث نمایند . آری همانطور که مکرر در مقالات گذشته بیان نمودیم ، انسان کنجکاو و

(۱) منه ما هو منقول فی الشریعة ، و لا سبیل الی اثباته الا من طریق الشریعة و تصدیق خبر النبی (ص) ... (فصل معاد از کتاب شفاء)

بشر خردمند باید در واقعیت و اعتبار دلایلهای نقلی، کوشش لازم را بنماید، مثلاً در باره قرآن مجید، که بوسیله رسول اکرم (ص) به ما رسیده، میتواند تحقیق کافی نماید تا برای آروشن شود که این کتاب وحی الهی و صد در صد مطابق با واقع است و در این مورد هر قدر بخواهد عقل خود را به کار بزند بجا و بمورد است ولی پس از اثبات واقعیت آن اگر بعضی از مطالب آنرا نتوانست درک کند و بفهمد باید مانند شیخ الرئیس بگوید: چون مخبر صادق بآن خبر داده، از جان و دل پذیرفته، و به آن معتقد می شویم و همچنین است تحقیق در باره اعتبار حدیث از نظر سند، و استناد آن به منبع وحی.

۳- تضاد صوری بین حکم عقل و ظاهر نقل- در این مورد باید حکم قطعی عقل را گرفته و از ظهور بدوی نقل صرف نظر نمود، و دلیل نقلی را طوری معنی کنیم، که با دلیل عقلی سازگار باشد مثلاً عقل اثبات میکند که آفریدگار جهان جسم نمی تواند باشد و دلیل نقلی مانند آیه (یدالله فوق ایدیهیم) (۱۰) سوره فتح) ظاهر در این است که خدا دارای دست می باشد و دست داشتن هم ملازم با جسم بودن است، و در نظر ابتدائی بین این دو دلیل، تضاد و ناسازگاری وجود دارد. در این گیر و دار، عقل میگوید: **من از ادراک خودم نمی توانم دست بردارم**؛ زیرا این نقل به تشخیص من دارای اعتبار شده، و اگر در تشخیص خود خدشه نمایم، اعتبار نقل را هم متزلزل ساخته ام، و از طرف دیگر این دلیل نقلی را هم نمی توانم نادیده بگیرم، زیرا بطور کلی در حقیقت و واقعیت این کتاب مقدس تردیدی نداشته، و آنرا وحی الهی میدانم، پس با **حفظ واقعیت هر دو دلیل؛ باید راه حل دیگری پیدا نمود.**

پس از آنکه تأمل متوجه می شویم که استعمال کلمه دست در هر جا ملازم با جسم بودن نیست، زیرا در بسیاری از موارد لفظ دست بکار برده میشود که مراد از آن این دست معمولی جسمانی نیست، مثلاً یکی میگوید فلان زمان دست همت از آستین بیرون آمد و دست بیگانگان را قطع نمود در اینجا روشن است که ملت با این عنوان اعتباری، دست و آستینی ندارد، و همچنین بیگانگان بمعنای کلی دستی ندارند تا قطع شود، ولی با توجه به مکالمات و محاورات

روزانه می فهمیم که مقصود ازدست ملت ، نیروی فشرده شده ملت ، و مراد از دست یگانگان نفوذ آنان است .

و اینگونه تشبیهات و کنایات در هر زبانی معمول و مرسوم بوده و حتی در کتب و نوشتجات هزاران مورد برای آن می توان نشان داد ، که از آن جمله است این شعر :
 زدست غیر ننالم چرا که همچو جباب همیشه خانه خراب از هوای خویشتم
 و مانند : زدست دیده ودل هرد و فریاد... و مانند : زدست دشمنان هرگز ننالم... و مانند ترا زدست اجل کی فرار خواهد بود ؟ . و مانند دستی از غیب برون آید و کاری بکند .

با توجه باین نکات ادبی راه حل رایافته ، و میگوئیم : با حفظ حکم قطعی عقل **دکه خدا جسم نیست** ، مراد از دست خدا قدرت و توانائی بی پایان اوست و در نتیجه هر دو دلیل را محترم شمرده ایم و فقط ظهور لفظی دلیل نقلی را با توجه بقرائن و شواهدی که در میان هست ، توجیه و تأویل می نمائیم .

و باید توجه داشت که این تضاد صوری و راه حل آن ، اختصاصی به دو دلیل عقلی و نقلی نداشته ، بلکه گاهی این تضاد صوری بین دو دلیل که هر دو نقلی است ، نیز یافت میشود ، مثلاً آیه شریفه در سوره شوری **لیس کمثله شیء** (یعنی نیست مانند خدا چیزی) که مانند عقل جسم بودن خدا را نفی میکند بر حسب ظاهر با آیه بالا منافی است ، بنابراین وجود اینگونه ناسازگاریها بین خوددلیلهای نقلی فراوان بوده و راه حل آنها آسان است ، و در اصطلاح علمی این آشتی دادن بین دو یا چند دلیل را جمع میان دلیلهای نامند .

و عبارت دیگر : در مورد این دلیلهای ، تضادی حقیقی وجود ندارد ، فقط در نخستین برخورد متوجه با بهامی می شویم ، که با تعقل صحیح یا با مراجعه به دلیل نقلی دیگر آن ابهام مرتفع میگردد و از اینرو ما این نحو ناسازگاری را تضاد صوری نامیدیم و این تضاد صوری و رفع آن همانطور که مشاهده شد ، اختصاص به سخنان مذهبی ، و مکالمات دینی نداشته بلکه در تمام سخنان و در هر کتاب و نوشته ای بچشم میخورد .

برای رفع اینگونه تضادها و ابهامات ، روش صحیح تحقیق این است ، که

باید اولاً در هر مسئله‌ای تمام دلیلهای آن را مورد مطالعه و بررسی ، قرارداد و آنها را با یکدیگر تطبیق نمائیم ، همانطور که در مطالعه يك پرونده ، باید تمام دلائل و شواهد و قرائن ، مورد توجه قرار گیرد مثلاً در يك بحث دینی از نظر قرآن باید تمام آیات مربوط به آن بحث را مورد مطالعه دقیق قرارداد ، تا هر يك از آیات آیه دیگری را توضیح داده و تشریح نماید ، و همچنین در يك بحث از نظر حدیث باید تمام احادیث و روایات مربوطه به آن موضوع را با دقت مورد نظر قرارهیم .

بنابر این در يك مسئله ، توجه به يك آیه یا يك حدیث ؛ و نادیده - گرفتن سایر آیات ؛ و احادیث مربوطه ؛ مانند توجه به يك صفحه پرورنده ؛ و صرف نظر از سایر صفحات ، از روش صحیح تحقیق دور است و بیشتر انحرافات و اشتباهات و فرقه سازیها ، از همین جا شروع می شود زیرا هر کسی برفق مراد خود آیه‌ای ، یا حدیثی را گرفته ، و با مراد و مقصد خود ؛ تطبیق می نماید و قرآن مجید هم اشاره باین سوء استفاده نموده و میفرماید :
مردمیکه در دلهاى (ناپاك آنها) میل بباطل (و انحراف از حق) می باشد ، از آیات متشابه قرآن مجید پیروی می نمایند ... (۱) و در روایات ، نیز از این سوء استفاده بعنوان تفسیر به رأی شدیداً منع شده ، و جایگاه چنین کسی را آتش قراردادده است (۲) .

ثانیاً - باید در هر آیه و حدیث درست تعقل و تدبیر شود تا شبهات و ابهامات که در آنها در برد نظر مشهود است ، بر طرف گردد و بعبارت دیگر باید توجه داشت که چون نقل معتبر از منبع وحی سرچشمه گرفته ، هیچ گاه يك معنائی را که غیر معقول است بیان نمی کنند ، بلکه آنچه با وحی الهی ارتباط دارد ، مطابق با فطرت و عقل سلیم (تا حدودی که عقل توانائی ادراک دارد) میباشد از این رو قرآن مجید ، مردم را مکرر به تفکر و تعقل در جمیع امور ، مخصوصاً

(۱) فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه . . . (آل

عمران-۸)

(۲) مقدمه تفسیر صافی

در مفاد این وحی آسمانی و ادار مینماید (۱)

و در احادیث و روایات باید دقت و تأمل بیشتری شود، زیرا در میان آنها احادیثه جمعوله و روایات ساختگی، بقدری فراوان است که موجب بدبینی عده‌ای از مردم، به احادیث گردیده تا آنجا که در هر موردی که سخن از حدیث به میان می‌آید؛ میگویند: روایات مورد اعتماد ما نیست.

این سخن صحیح است که روایات ساختگی فراوان است، و این حقیقتی است که رسول اکرم (ص) از آن خبر داده و فرمود: پس از من زیاد دروغ بر من می‌بندند، بنا بر این احادیث را با کتاب خدا تطبیق نمائید و مخالف با کتاب را نپذیرید (۲).

و همین طور پیشوایان دینی نیز ما را از آن با خبر ساخته اند ولی راه نقد و اصلاح آنها را هم بما آموخته، و ما را به پیروی از روایات موافق با کتاب و احادیث معتبر امر فرموده‌اند.

اسلام با تمام اهمیتی که برای علم حدیث، و نقل و کتابت آن قائل شده فهم و درک آن را مهم تر؛ و علم درایه و فهم حدیث را با ارزش تر معرفی نموده است، و روایات بسیاری، بر این حقیقت دلالت دارد، که از آن جمله است:

۱ - از امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود: اگر يك حدیث را درست بفهمی و بمعنای آن پی ببری، برای تو بهتر است از هزار حدیث که (فقط) آن را روایت و نقل کنی و کسی به مقام فقاهاست و فهم دین نرسد؛ مگر آنکه معارضات ظاهری (و تضاد صوری) سخنان ما را بفهمد (و آنها را حل نماید) (۳)

۲ - از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: با فهم روایات ما پیروان اسلام به‌الیتربین مدارج ایمان می‌رسند (۴)

(۱) آیاتی که بر این مطلب دلالت دارد در شماره ۴ سال اول گذشت

(۲) مقدمه تفسیر مجمع البیان

(۳-۴) بحار ج ۱ ص ۱۱۸

۳- از علی (ع) نقل شده که فرمود: فضیلت و ارزش فکر و فهم مطالب، مفید تر است از تکرار و فرا گرفتن آن (۱)

۴- از علی (ع) نقل شده که درباره خاندان پیغمبر (ص) فرمود: آنها (اهلبیت پیغمبر) دین اسلام را با عقل دریافته؛ و بمنظور بکار بستن آموختند، و بشنیدن و روایت قناعت نکردند، زیرا راویان حدیث فراوان و مراعات کنندگان آن بسیار اندکند (۲)

۵- **تضاد واقعی عقل و نقل!** این صورت چهارم در موردی است که عقل صریحاً موضوعی را تشخیص دهد، و هیچگونه ابهامی در نظر او نباشد، و نقل هم صریحاً مطلبی را بر خلاف آن اظهار نماید، که قابل تأویل و توجیه نباشد در این مورد نزاع میان عقل و نقل غیر قابل اصلاح است که باید یکی از آن دو را پذیرفت و دیگری را کنار گذاشت، و **آیا حق حاکمیت با عقل است یا با نقل** احتیاج به بحث جداگانه‌ای دارد که بخواست خدای توانا در آینده مشروحاً عنوان خواهد شد.

ولی این نکته را باید متذکر بود که نقل واقعی قطعی که مانند قرآن مجید وحی آسمانی و در مقام بیان حقیقت است، هیچگاه با دلیل عقل این گونه تضاد و تزاخم صریح را نخواهد داشت بنابراین بحث آینده اساساً دامنگیر دلیل نقلی قطعی مانند قرآن مجید نمیباشد.

۱ - غرر الحکم ص ۵۱۷ - ۲ نهج البلاغه فیض ص ۸۱۷ .

ایمان بقرآن؟!!

«ما آمن بالقرآن من استحل محرماً»

ایمان بقرآن ندارد کسی که حرامهای آن را حلال بشمارد (وی-

پروا مرتکب شود)

(بجاریانوار رسول خدا - ص)